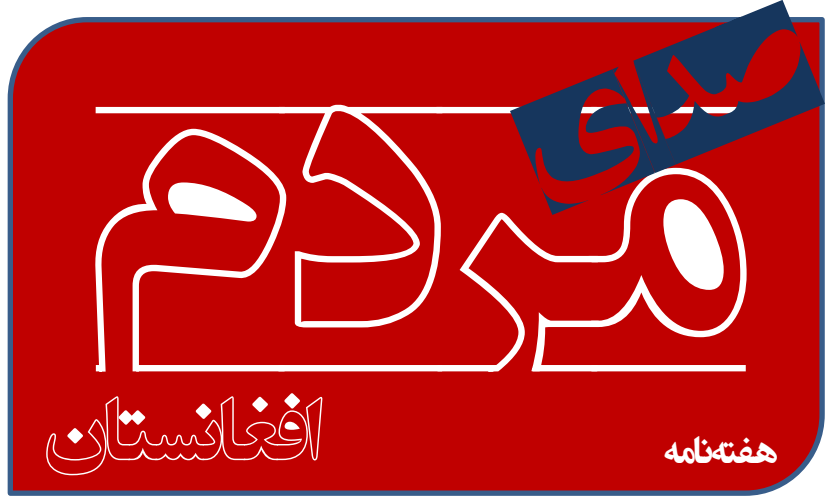


وزیر دفاع امریکا اعلام کرد تا زمانی که پیکر ابوبکر البغدادی سرکرده گروه تروریستی داعش یافت نشود، تصور می‌کنیم که وی زنده است. به نقل از خبرگزاری آناتولی، جیم متیس، وزیر دفاع امریکا، طی سخنانی در جمع خبرنگاران اظهار داشت: «تا زمانی که پیکر ابوبکر البغدادی، سرکرده گروه داعش پیدا و از سوی مقامات کشورمان تایید نشود، تصور می‌کنیم که وی زنده است».

وی با بیان این که جستجوی البغدادی از سوی واشنگتن هنوز هم ادامه دارد، تصریح کرد: «تصور می‌کنیم که وی نقش خود را در این گروه ایفا می‌کند، ولی در مورد این که در چه سمتی ایفای نقش می‌کند اطلاعی در دست نداریم.» گفتنی است که چندی پیش شماری از رسانه‌ها، خبری مبنی بر کشته شدن ابوبکر البغدادی، رهبر گروه داعش، نشر کرده بودند.



### کشته شدن ۵۶ هراس افکن در درگیری با نیروهای امنیتی

مسئولان مطبوعاتی در وزارت دفاع ملی می‌گویند که ۵۶ هراس افکن در نتیجه عملیات‌های گوناگون نیروهای دفاعی و امنیتی در ۲۴ ساعت گذشته کشته شده‌اند. دفتر رسانه‌های وزارت دفاع ملی با نشر خبرنامه‌ی می‌گوید که نیروهای امنیتی توانسته‌اند که ۵۶ تن از دهشت‌افکنان را هلاک و ۳۰ نفر را دیگر زخمی کنند. این وزارت می‌گوید که این عملیات‌ها که به حمایت قوت‌های توپچی و هوایی راه‌اندازی شده بودند، در جریان آن، یک‌تن از اکیلا کشته‌های طالبان نیز به نام ملا عباس در ولایت هرات کشته شده‌است.

به اساس خبرنامه، این عملیات‌ها در ولایت‌های ننگرهار، کاپیسا، غزنی، لوگر، قندهار، زابل، ارزگان، قندز، فاریاب، بغلان، بدخشان و هلمند راه‌اندازی گردیده بوده‌اند. ولایت‌های هرات، قندز، هلمند و فراه از جمله ولایت‌های‌اند که دهشت‌افکنان زیادترین تلفات را از سوی نیروهای دفاعی و امنیتی متقبل شده‌اند. در عین حال وزارت دفاع ملی گفته‌اند که در جریان این عملیات‌ها ۱۴ حلقه ماین نیز کشف و خنثا شده‌اند. روز گذشته وزارت دفاع نیز اعلام کرده بود که نزدیک به ۱۰۰ تن از تروریستان نیز در جریان عملیات‌های مختلف در سراسر افغانستان کشته شده‌اند.

### پسر ملا هیبت الله رهبر طالبان حمله انتحاری انجام داد

گروه طالبان تایید کردند که پسر ملا هیبت‌الله آخندزاده رهبر این گروه که حمله‌کننده انتحاری بوده، در ولسوالی گرشک هلمند کشته شده‌است. قاری یوسف احمدی، سخن‌گوی گروه طالبان با نشر تصویر پسر ملا هیبت‌الله در تویتش می‌گوید که او هفته گذشته در جنگ گرشک کشته شده‌است. قاری یوسف احمدی می‌گوید پسر فدایی هیبت‌الله آخندزاده نشان می‌دهد که جنگ آنان عقیدتی است نه به خاطر مادیات.

طالبان ادعا می‌کنند که پسر آخندزاده با شماری از افراد دیگر این گروه در ولسوالی گرشک ولایت هلمند حمله انتحاری انجام داده‌است. در همین حال رسانه‌های پاکستانی گزارش می‌دهند که پسر ملا هیبت‌الله عبدالرحمان نام دارد، مشهور به حافظ خالد بوده و ۲۳ سال عمر داشته‌است. روزنامه دان گزارش می‌دهد که پسر ملا هیبت‌الله شاگرد مدرسه بوده اما تصمیم گرفته که حمله انتحاری انجام دهد و روز پنجشنبه در کارش موفق شده‌است. یکی از اعضای ارشد گروه طالبان و نزدیک به ملا هیبت‌الله گفته‌است که عبدالرحمان سال گذشته پیش از این که پدرش رهبر گروه طالبان انتخاب گردد، در جمع حمله‌کننده‌گان انتحاری شامل شده بود و پس از انتخاب پدرش به عنوان رهبر طالبان نیز در تصمیمش باقی ماند. این عضو طالبان هم‌چنان گفته‌است که شیخ هیبت‌الله اولین کسی‌ست که پسرش دست به حمله انتحاری می‌زند. ملا هیبت‌الله آخندزاده سال گذشته پس از این که ملا اختر محمد منصور دومین رهبر طالبان در حمله هواپیماهای امریکایی در پاکستان کشته شد، به عنوان سومین رهبر طالبان انتخاب گردید. روز پنجشنبه گفته شد گروه طالبان در ولسوالی گرشک ولایت هلمند سه هاموی نیروهای امنیتی را هدف حمله انتحاری قرار دادند.

## یک داعیه و هزار ماجرا «به مناسبت یک‌ساله شدن جنبشِ روشنایی»



بخش سوم و پایانی

که اسحق احساس

آنچه به عنوان یک واقعیت اجتماعی تاریخی واضح و مسلم است؛ عدالت یا برابری اجتماعی در صورتی تحقق می‌یابد که یک تحول جدی سیاسی اجتماعی بوجود بیاید. جنبش‌های اجتماعی برای رسیدن به همین تحول زیر و رو کننده شکل می‌گیرند و همین تحول طلبی، افراد جامعه را در اطراف یک داعیه گرد می‌آورد، اما هر گاه همین تحول طلبی که هدف آن تغییر وضعیت نامطلوب و رسیدن به وضعیت مطلوب در جامعه است، باعث شود که تنوع افکار در متن یک جنبش تحمل نشود، به پرسش‌های افراد پاسخ داده نشوند، با پدیده‌های اجتماعی ارزش‌گرایانه برخورد شود و شعارهای واهی و غیر عملی به خورد مردم داده شود، آن‌گاه است که اهداف عده‌ای از آدم‌های فرصت طلب در درون چنین شعاربازی‌ها، پنهان از چشم مردم تعقیب می‌شود.

## در برابر یک حکومت خودکامه، برپایی تظاهرات طرح درست است؟

خلیل روشنگر



سومین مارش خیابانی جنبش روشنایی، فردا دوشنبه، در شهر کابل، کلید خواهد خورد. این جنبش در اعلامیه‌ای که روز ۱۸ سرطان منتشر کرد، مبداء راهپیمایی خود را مصلاهی شهید عبدالعلی مزاری و مقصد آن را دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد در کابل اعلام کرد. دادخواهی برای قربانیان حملات مرگبار تروریستی به دومین تظاهرات جنبش روشنایی در شهر کابل و هم‌چنان اعتراض به تغییر مسیر خط انتقال برق ۵۰۰ کیلوولت ترکمنستان از بامیان به سالنگ، از برنامه‌های اصلی این راهپیمایی عنوان شده است؛ اگرچه دادخواهی برای قربانیان دیگر حملات تروریستی نیز در دستور کار تظاهرکنندگان جنبش روشنایی قرار دارد. سومین راهپیمایی جنبش روشنایی در شهر کابل فردا در شرایطی کلید می‌خورد که ظاهر بستان یکی دو تن از قربانیان حملات تروریستی به دومین تظاهرات این جنبش در چهارراهی دهم‌تنگ، علیه سران جنبش روشنایی، در لوی خزانوالی، شکایت درج کرده‌اند. سومین تظاهرات جنبش روشنایی در شهر کابل با یک سال تأخیر در تظاهرات برگزار می‌شود. این تظاهرات قرار بود در ۶ میزان ۹۵ برگزار شود، ولی با مداخله یوناما لغو شد. پس از آن که میانجی‌گری یوناما و کمیسیون مستقل حقوق بشر، میان جنبش روشنایی و دولت، به هدف نرسید، این جنبش به نافرمانی مدنی روی آورد. آتش زدن بل‌های برق و امتناع از پرداخت پول صرفیه برق به شرکت برشنا، برجسته‌ترین اقدام جنبش روشنایی در قالب نافرمانی مدنی بود؛ اگرچه شماری از اعضای این جنبش از این اقدام خودداری کرده‌اند.

## آیا محور مردم افغانستان با روی‌گرد جدید به سیاست در افغانستان خواهد پرداخت؟

امیر پناهیان



معمولاً جریان‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در شرایط و اوضاع پرمخاطره شکل می‌گیرد و پا به میدان سیاست و جامعه می‌گذارد، تا برای به دست گرفتن قدرت سیاسی مبارزه کند و با حضور در ساختار سیاسی قدرت، مدیریت قدرت و امتیازات عامه را به دست بگیرد و در پرتو چشم‌انداز سیاسی اجتماعی خود حرکت نماید. با این حساب جریان‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در دل بحران سیاسی اجتماعی سامان می‌یابد و به مبارزه‌های سیاسی می‌پردازد. آنچه این روزها از وضعیت عمومی در کشور فهمیده می‌شود، مبین همین مسئله است، که در شرایط بحرانی و شکننده، بازار احزاب سیاسی گرم می‌شود و تشکیل ائتلاف‌های سیاسی رونق می‌یابد. در وضعیت کنونی جامعه‌ای ما با دو چالش مواجه است؛ در حوزه امنیت و جامعه، میزان ناامنی به صورت وحشتناکی بالا رفته و بی‌کاری فرصت‌زدگی بهتر را از مردم و شهروندان گرفته‌اند، و در بُعد سیاست و سرتوشت جمعی؛ نگاه انحصارگرایانه‌ای حکومت به منابع قدرت و دارایی‌های عامه خودکامه، عمل کشور را به بی‌ثباتی تمام عیار سیاسی رو به رو کرده و حکومت‌داری را به بن‌بست کشانده است. تک‌روی‌ها و ضعف مدیریتی در حکومت به اندازه‌ی بوده، که حتا صدای سقوط ارزش‌ها و دست‌آورد‌های یک و نیم دهه‌ی پسین، از ارگ ریاست‌جمهوری بلند شد.



## گپ مردم



### جنبشِ روشنایی؛ در کور راه بن بست یا در مسیر پویایی

دهاتی

در دو سال اخیر دو جنبش بزرگ اجتماعی در کشور شکل گرفته است. اول: جنبش موسوم به تبسم، که در پی کشتار بی‌رحمانه‌ی مسافرین هزاره به وجود آمد و برای دادخواهی خون‌شکریه تبسم و همراهان او، تظاهرات بی‌پیشینه در کابل راه اندازی گردید. دوم: جنبش روشنایی یا جریان اعتراضی مردم در برابر تغییر مسیر برق وارداتی ترکمنستان، که ماسترپلان آن توسط شرکت آلمانی فیشر تهیه شده بود، ولی حکومت برخلاف فیصله‌ی این شرکت، مسیر آن را از بامیان میدان وردک به سالنگ تغییر داد.

از میان این دو جریان مردمی مدنی، اما جنبش روشنایی با تفاوت‌های اساسی نسبت به جنبش تبسم داشته است. جنبش روشنایی از آغاز فعالیت خود با دو منبع حیاتی برای بقا و پیروزی مجهز بود و آن بسیج غیر قابل پیشبینی منابع انسانی و سرازیر شدن امکانات وافر مالی به آدرس این جنبش بود. جنب و جوش مردم از یک سال به این سو و جمع آوری پول برای فعالیت‌های جنبش روشنایی، مصداق عینی این ادعاست. برگزاری همایش‌های بزرگ مردمی و راه اندازی دو تظاهرات گسترده و تاریخی، که در بطن آن هزاران جوان تحصیل‌کرده حضور داشت، این واقعیت را بیش‌تر بر می‌تاباند که هیچ جنبش اجتماعی دیگر به استثنای «جنبش تبسم» در افغانستان، چانس و توانایی سازمان‌دهی تجمعات هزاران نفری را نداشته است. در حالی که این بستر ارزشمند برای جنبش روشنایی در جریان یک سال گذشته پهن بوده است. اما نقد که فراروی این بستر آمده برای بسیج شدن کتله‌های بزرگ مردمی همواره وارد بوده این‌که مقیاس محاسبه، ارزیابی و سنجش‌گری در مقایسه با بزرگی این جریان با داعیه‌ای حق طلبی، واقع‌ناچیز بوده است. در حالی که نقد رفتار و محاسبه‌ی عمل‌کرد، روح و عقل یک جنبش اجتماعی ست. با نقد و محاسبه است که اصل پرسش‌گری نهادینه می‌شود و جامعه یا مردمی توانایی انتخاب کردن را پیدا می‌کند. در صورتی که نگاه نقاد و پرسش‌گر در ذیل یک جنبش اجتماعی نباشد، عقلانیت رفتاری و خرد جمعی زیر سوال می‌روند، ولی اگر نقد، به عنوان چشم‌تیزبین در دل یک جریان اجتماعی جا داشته باشد، جامعه به آگاهی می‌رسد و آن جریان مردمی پویا می‌گردد. در این صورت است که جامعه‌ی هم می‌تواند نسبت‌شان را با کارگزاران قدرت و نیازهای شهروندی‌شان تعیین کند و هم می‌تواند خواسته‌های‌شان را درک و راه‌های قانونی رسیدن به این خواسته‌ها را بفهمند. با توجه به حرف‌های که گفته آمدیم، جنبش روشنایی هر فرصت و امکان که برای مبارزات مدنی نیاز است را در اختیار داشت/دارد، اما این‌که این جنبش تا چه اندازه به نقد، توجه کرده و در شناخت نیازها، محاسبه‌ی کار و تحلیل روش مبارزه ارزش گذاشته است، اما و اگرهای جدی باخود دارند.

نکته اساسی این است که سرزندگی و جنب و جوش در یک جنبش اجتماعی با هر میزانی هم اگر گسترده باشد، در صورتی که محاسبه، پرسش‌گری و نگاهی نقاد در متن آن جا نداشته باشند، نمی‌توان انتظار اصلاح‌گری از جنبش‌های اجتماعی داشت. جنبش روشنایی هرچه داشته را تا هنوز روی بسیج منابع انسانی هزینه کرده است، نه روی تحلیل وضعیت و طرح راهکار مناسب و مودل مبارزه‌ی دقیق. نفس تعامل اعضای جنبش روشنایی با نقد، عموماً منطقی نبوده و بصورت عموماً با نقد، غیر حرفه‌ای برخورد کرده است. به همین خاطر بود که تعدادی از منتقدین این جنبش، از ابران دیدگاه‌های شان خود داری کردند. وقتی تعامل یک جنبش اجتماعی با گفتار نقد، منجر به سکوت منتقد شود، یک پیام واضح دارد و آن سردرگمی و ابهام در شیوه‌ی کار و مودل مبارزه‌ی آن جنبش است.

اکنون که در آستانه‌ی یک سالگی این جنبش قرار داریم و قرار است سومین تظاهرات خیابانی این جنبش در دوم اسد راه اندازی شود این پرسش مطرح می‌شود که در پشت چنین تصمیمی چگونه یک نگاهی وجود دارد؟ آیا راه اندازی تظاهرات ادامه‌ی یک دور باطل نیست؟

## یک داعیه و هزار ماجرا

### «به مناسبت یک‌ساله شدن جنبش روشنایی»

اندیشی را از بستر آن جریان بگیرند، زیرا در فضای غوغاسالاری بیشتر از هر چیزی دیگر، احساسات تصمیم‌گیرنده است، به همین خاطر بود که تا این دم فحش، تنها پاسخ منتقد «حتا منتقد دلسوز» بوده است، نه گفت‌وگویی که در آن منطق برتر پیروز شود و راه بهتر انتخاب شود. وقتی غوغاسالاری در یک جنبش اجتماعی رنگ بگیرد و منطق غالب بر آن شود، تنها پیامد واضح آن این است که هر کسی در جایگاه حکم‌فرما و قضاوت‌گر خودش را قرار می‌دهد و از این جایگاه، اجازه‌ای قضاوت در مورد هر حرف و هر کار کسی را به خود می‌دهد، این جاست که با توسل جستن به عدالت، کار خودشان را توجیه می‌کند و به راه خود شان پوشش صداقت، راستی و فداکاری می‌دهد، وضعیت این روزهای جنبش روشنایی و تعامل اکثریت اعضای شورای مردمی، در مواجهه با نقد و نگاه مخالف همین گونه اند. مشکل اساسی چنین وضعیت این است که در بستر آن هر حرف مخالف، مغرضانه خوانده می‌شود و محکوم کردن هر انسان که موافق با راه و روش جنبش نباشد، کار درست گفته می‌شود و نیاز به دلیل ندارد. به قول «فریدریش دورنمات» نمایش‌نامه نویس معروف سوئسی برای آدم‌های با چنین طرز تفکر؛ "عدالت چیزی ست که یک مجموعه آدم تصمیم می‌گیرند و بدون این که باهم حرف بزنند و آشکارا چیزی را به رای بگذارند، چیزی را درست می‌کنند که منجر به قربانی شدن منفعت عمومی به پای نفع شخصی به اسم عدالت می‌شود". هر چند مخاطب «فریدریش دورنمات» مردم دیگر و شهر دیگر است، اما وضعیت که این روزها جنبش روشنایی در آن نفس می‌کشد، همین گونه است.

واقعیت امر این است، آن‌های که تحول طلب بودند، زیر یک چتر جمع شدند و جنبش روشنایی را شکل دادند. وقتی نفس شکل‌گیری این جریان، تحول‌طلبانه باشد، چگونه می‌توان در بطن آن به نقد نه گفت و یا به شیوه‌ی تعدادی از هواداران جنبش روشنایی با فحش و تهدید به سراغ باورهای مخالف آن رفت؟ اما این چیزی است که عملن در متن جنبش روشنایی دیده می‌شود و در چند ماه اخیر ما هرازگاهی شاهد چنین برخوردهای غیر حرفه‌ای در بستر این جنبش بوده ایم. از یاد نبریم که جنبش روشنایی یک حزب سیاسی نبوده و نیست، یک مجموعه‌ای همگون و متجانس هم نیست، بلکه یک جریان ناهمگون اجتماعی ست. جریان متکثیر که از درون توده‌های مردم شکل گرفت و با فراز و فرودهایی تا این دم ادامه یافته است، در این صورت ویژگی اساسی چنین

جریان مردمی، تنوع افکار و باورها است و لازم است که به چنین تنوع به عنوان یک حقیقت انکار ناپذیر و مشخصه‌ی اساسی یک جنبش اجتماعی، احترام گذاشته شود، نه این که سرکوب گردد و به خیانت و تخریب محکوم شود. نفس تعامل حلقه‌ی مشخص جنبش روشنایی با منتقد و باورهای مخالف بجای این که اصلاح‌گرایانه باشد، ستیزجویانه است، بنابراین چنین روش، پیش از این که به دیگران صدمه بزنند، به نهاد جنبش صدمه خواهد زد و پیامد جز تضعیف این جریان ندارد.

آن چه به عنوان یک واقعیت اجتماعی تاریخی واضح و مسلم است؛ عدالت یا برابری اجتماعی در صورتی تحقق می‌یابد که یک تحول جدی سیاسی اجتماعی بوجود بیاید. جنبش‌های اجتماعی برای رسیدن به همین تحول زیر و رو کننده شکل می‌گیرند و همین تحول طلبی، افراد جامعه را در اطراف یک داعیه گرد می‌آورند، اما هر گاه همین تحول طلبی که هدف آن تغییر وضعیت نامطلوب و رسیدن به وضعیت مطلوب در جامعه است، باعث شود که تنوع افکار در متن یک جنبش تحمل نشود، به پرسش‌های افراد پاسخ داده نشوند، با پدیده‌های اجتماعی ارزش‌گرایانه برخورد شوند و شعارهای واهی و غیر عملی به خورد مردم داده شوند، آن گاه است که اهداف عده‌ای از آدم‌های فرصت طلب در درون چنین شعاربازی‌ها پنهان از چشم مردم تعقیب می‌شوند. وقتی یک جنبش اجتماعی، در کام چنین یک وضعیتی می‌افتد، از مسیر اصلی خود انحراف می‌کند، آن وقت است که باید آدم‌های هوشیار جامعه، نه با احساسات بلکه با محاسبه و تحلیل، جنبش را به مسیر اصلی‌اش برگرداند. با هیاهو و خون‌گرمی عدالت تأمین نمی‌شود ولی با ارزیابی، نقد و بررسی روش و مودل مبارزه هر چند دیر ولی بالاخره، برابری اجتماعی ممکن و منافع عمومی تأمین می‌شوند.

با تمام نقدهای که بالای حلقه‌ی مشخص جنبش روشنایی وارد است و با وجود سیاست‌های غیر مسئولانه‌ی این حلقه، اما هنوز هم فرصت‌های وجود دارند. اگر کمی دل‌سوزانه به این فرصت تاریخی نگاه کنیم، درمیابیم که اگر برنامه‌های عملی تدوین شود و بجای شعارهای پوپولیستی کمی عمل‌گرایانه حرف زده شود، مودل و شیوه‌ی مبارزه آسیب‌شناسی شوند و در نهایت چشم‌انداز آینده تعریف شود، جنبش روشنایی می‌تواند هنوز هم فرصت باشد، یک فرصت بزرگ و تاریخی.

**واقعیت امر این است، آن‌های که تحول طلب بودند، زیر یک چتر جمع شدند و جنبش روشنایی را شکل دادند. وقتی نفس شکل‌گیری این جریان، تحول‌طلبانه باشد، چگونه می‌توان در بطن آن به نقد نه گفت و یا به شیوه‌ی تعدادی از هواداران جنبش روشنایی با فحش و تهدید به سراغ باورهای مخالف آن رفت؟ اما این چیزی است که عملن در متن جنبش روشنایی دیده می‌شود و در چند ماه اخیر ما هرازگاهی شاهد چنین برخوردهای غیر حرفه‌ای در بستر این جنبش بوده ایم. از یاد نبریم که جنبش روشنایی یک حزب سیاسی نبوده و نیست، یک مجموعه‌ای همگون و متجانس هم نیست، بلکه یک جریان ناهمگون اجتماعی ست. جریان متکثیر که از درون توده‌های مردم شکل گرفت و با فراز و فرودهایی تا این دم ادامه یافته است، در این صورت ویژگی اساسی چنین جریان مردمی، تنوع افکار و باورها است و لازم است که به چنین تنوع به عنوان یک حقیقت انکار ناپذیر و مشخصه‌ی اساسی یک جنبش اجتماعی، احترام گذاشته شود، نه این که سرکوب گردد و به خیانت و تخریب محکوم شود. نفس تعامل حلقه‌ی مشخص جنبش روشنایی با منتقد و باورهای مخالف بجای این که اصلاح‌گرایانه باشد، ستیزجویانه است، بنابراین چنین روش، پیش از این که به دیگران صدمه بزنند، به نهاد جنبش صدمه خواهد زد و پیامد جز تضعیف این جریان ندارد.**

## آیا محور مردم افغانستان با روی کرد...

در گیر و دار چنین بحرانی، اگر هیچ چیزی تصور نباشد، یک مسئله اما واضح و روشن است، که تداوم بی‌ثباتی و اختناق سیاسی، برای مردم و جریان‌های سیاسی تحمل ناپذیر می‌باشد، تحمل ناپذیری مردم و شهروندان کشور از حکومت، قبل از هر جریان و یا چهره‌ی سیاسی برای حلقه‌ی قدرت و مجموعه‌ی ارگ، کُشنده و ویران‌گر اند. واقعیت امر این است، که در کارنامه‌ی دو و نیم ساله‌ی حکومت وحدت ملی، غیر از سیاست نیرنگ و تذبذب، که در قالب آن به آزادی‌های دموکراتیک مردم دست‌نبرد زده شد و با روی کرد خشونت‌آمیز و سرکوب‌گرانه، در برابر هر نوع حرکت مخالف از قوه‌ی قهریه‌ی حکومت کار گرفته شد، هیچ چیزی دیگری دیده نه می‌شود.

با این حال، شکل‌گیری پی‌هم جریان‌ها و ائتلاف‌های سیاسی در کشور، حامل این پیام واضح است، که هم مردم عام، هم احزاب و ائتلاف‌های سیاسی، به جای خالی یک اپوزیسیون سازمان‌یافته و ساختارمند در درون دولت، که توانسته باشد، سیاست اشتباه و فردمحور حکومت را به چالش بکشد و به مثابه‌ی چشمان باز افکار عمومی از کارهای حکومت نظارت کند، پی‌برده است. چنین حرفی در نفس خود، حرف و خبر خوبی بوده می‌تواند، مشروط بر این که بعد از این و در آینده، شاهد شکل‌گیری یک اپوزیسیون به مفهوم واقعی کلمه، باشیم، که در متن آن احزاب و شخصیت‌های سیاسی، زیر یک چتر بزرگ‌تر گرد بیایند و به عنوان یک جریان اپوزیسیونی قوی از عمل‌کرد حکومت نظارت کنند و جلوی لجام‌گسیختگی آن‌را بگیرند. از این‌رو چتر سیاسی «محور مردم افغانستان» در فرایند همین برداشت جدید معنی می‌یابد، که آیا این جریان، به عنوان یکی از جریان‌های سیاسی، در مسیر تشکیل یک اپوزیسیون

سازمان یافته، راه افتاده اند، یا نه این جریان، ادامه‌ی یک دور باطل دیگر در سیاست کشور است. برای توضیح این مسئله به سه نکته پیرامون «محور مردم افغانستان» اشاره می‌کنم:

یک: برگزاری به موقع انتخابات  
اعضای رهبری «محور مردم افغانستان»، در برنامه‌ی اعلام موجودیت این جریان، وضعیت نابسامان کنونی را محصول انتخابات افضاح‌آمیز گذشته خواندند و بر رعایت ساز و کارهای دموکراتیک و احترام به آرای مردم، به مبارزه برای به دست گرفتن قدرت سیاسی تأکید کردند. اعضای رهبری این جریان، با اشاره به این‌که اصل اساسی یک جامعه دموکراتیک، حرمت گذاشتن به آرای شهروندان است، اعلام کردند، که برگزاری به موقع انتخابات، خط قرمز محور مردم افغانستان است. داوودعلی نجفی عضو رهبری این جریان گفت: "انتخابات ریاست‌جمهوری طبق قانون اساسی باید در حمل ۱۳۹۸ برگزار شود یک روز تأخیر هم مورد قبول محور و مردم افغانستان نیست." وی با اشاره به این‌که حکومت و کمیسیون انتخابات باید به عدم مشروعیت و نقض قانون پایان دهد، تأکید کرد که؛ کمیسیون انتخابات باید بداند که یک تصدی دولتی نیست، آقای نجفی افزود: "تقسیم حوزه‌های انتخاباتی به حوزه‌های تک‌رسی بدون نفوس شماری دقیق و تعدیل عادلانه‌ی واحدهای اداری مورد قبول محور مردم افغانستان نمی‌باشد."

دو: نقد و ارائه‌ی راه کار  
در برنامه‌ی اعلام موجودیت «محور مردم افغانستان»، اعضای آن در سخنان‌شان از حکومت وحدت ملی، شدیدن انتقاد کردند. آن‌ها، با لحن تند و صریح حکومت را به ناکارایی متهم کردند. آقای اسپتنا عضو دیگر این جریان سیاسی، ضمن این‌که به عنوان یک تن از اعضای حکومت

دو: نقد و ارائه‌ی راه کار  
در برنامه‌ی اعلام موجودیت «محور مردم افغانستان»، اعضای آن در سخنان‌شان از حکومت وحدت ملی، شدیدن انتقاد کردند. آن‌ها، با لحن تند و صریح حکومت را به ناکارایی متهم کردند. آقای اسپتنا عضو دیگر این جریان سیاسی، ضمن این‌که به عنوان یک تن از اعضای حکومت

## در برابر یک حکومت خودکامه، برپایی...

این پرسش منفی است. دلیل اول آن؛ چنان‌که پیش‌تر نیز به آن اشاره شد، این است که دولت تصمیم به عقب‌نشینی ندارد. عزم دولت برای عبور خط انتقال برق ۵۰۰ کیلوولت ترکمنستان از مسیر سالنگ به مناطق جنوبی، کاملن جزم است و ظاهراً حمایت بخش از مردم را نیز با خود دارد. دلیل دوم این است که؛ جامعه‌ی جهانی و ناظران بین‌المللی اوضاع افغانستان نیز در کنار دولت قرار دارند و اعتراضات جنبش روشنائی را ظاهراً ناموجه در برابر دولت قلم‌داد می‌کنند. دلیل سوم اما به وسعت ادعاها و مواضع جنبش روشنائی تعلق دارد. حکومت وحدت ملی عادت ندارد از تصمیمی که می‌گیرد، منصرف شود. متأسفانه جامعه‌ی جهانی هم از کارنامه‌ی این حکومت راضی است و به دوام سیاست‌هایش اصرار دارد. اگر نادرستی تصمیم این حکومت با آیات قرآنی و دلایل عقلی هم ثابت شود، حاضر نیست آن را بپذیرد. این به معنای آن است، که سران حکومت به تمام معنا خودمختار و خودرأی هستند و تاب تحمل دیدگاه مخالف و نظریات انتقادی را ندارند. جنبش روشنائی در جریان مبارزات‌اش در سال گذشته تلاش زیادی به خرج داد تا حکومت را قانع کند، که تصمیم نادرستی گرفته است، ولی موفق نشد. این بار نیز گمان نمی‌شود حکومت به مطالبات جنبش روشنائی پاسخ قانع‌کننده بدهد.

اما اضافه شدن داعیه‌های تازه در فهرست مطالبات جنبش روشنائی کار را برای این جنبش سخت‌تر کرده است. دادخواهی برای تمام قربانیان حملات

در یک سال گذشته، جنبش روشنائی توانست کار قابل توجهی برای دست‌یافتن به اهداف از پیش اعلام شده‌اش در داخل کشور انجام دهد. در بیرون کشور اما تجمعات اعتراضی آن جریان داشت. سران جنبش روشنائی اکنون تصمیم دارند بار دیگر هواداران این جنبش را به خیابان‌های کابل بکشند و راه پرمخاطره‌ی دادخواهی‌شان را دنبال کنند. موضع دولت در برابر جنبش روشنائی کاملن مشخص است. دولت با صراحت اعلام کرده است که در برابر مطالبات جنبش روشنائی حاضر به عقب‌نشینی نیست. به گفته‌ی دولت، خط انتقال برق ۵۰۰ کیلوولت ترکمنستان از همان مسیری خواهد گذشت که جنبش روشنائی با آن مسیر موافق نیست. تنها انعطافی که در موضع دولت مشاهده می‌شود، تصمیم کشیدن یک خط جداگانه با ظرفیت ۲۲۰ کیلوولت برای انتقال برق از بغلان به بامیان است. ظاهراً جامعه‌ی جهانی و کشورهای کمک‌کننده به افغانستان با این طرح دولت موافق هستند. نهادهای مسوول دولتی نیز در حال اجرای تصمیم مناقشه‌برانگیز حکومت در خصوص تطبیق پروژه‌ی برق وارداتی ۵۰۰ کیلوولت ترکمنستان می‌باشند. اکنون پرسش این است؛ آیا با سومین مارش خیابانی جنبش روشنائی در شهر کابل تصمیم دولت بازنگری و شرایط به نفع این جنبش تغییر خواهد خورد؟

اگر مبنای قضاوت، سوابق اعتراضات و دادخواهی‌های جنبش روشنائی و نحوه‌ی برخورد دولت با این اعتراضات مطلع نظر قرار بگیرد، پاسخ

## گوشه‌ای از فاجعه‌ی دردناک دوم اسد؛ در چوک دهم‌زنگ بالای مردم چه گذشت؟

"امروز «فردای فاجعه‌ی دوم اسد/سوم اسد» آمدن به سر کار به طرز وحشت‌ناکی نُرمال بود. چوک دهم‌زنگ، طبق معمول با ترافیک موثرها، بایسکل‌ها، کراچی‌ها و آدم‌های که پیاده شهر را دور می‌زدند، گره خورده بود. تنها شیشه‌های شکسته‌شده‌ی مغازه‌ها، رستوران‌ها و دُکان‌ها، جوی‌های کنار جاده، چقوری‌های پُر آب و خون‌آلود سرک و فضای‌که هنوز بوی گوشت‌های سوخته می‌داد، عمق فاجعه را حکایت می‌کردند. من سعی کردم به جدول‌های جاده خیلی با دقت نگاه نه کنم. روی آن‌ها لکه‌های بود، که می‌توانست خون باشد، شاید هم بدتر از آن.

اما آن‌چه دردناک و تأسف‌بار است این‌که؛ کابل دارد از کنار این حادثه با بی‌اعتنایی می‌گذرد، درست مثل دنیا و جامعه‌ی جهانی. ما هنوز دقیق نمی‌دانیم که در انفجارهای دیروز، چند نفر کشته شده اند؛ هر چند بر اساس آمار اولیه، به نظر می‌رسد که تعداد قربانیان، بیش از «۸۰ نفر» باشد، اما تعدادی با تُرش‌رویی می‌گویند، که این آمار به طرز ناچوان‌مردانه‌ای کم‌شماری است و تعداد واقعی جان‌باخته‌گان و آسیب دیدگان فاجعه به مراتب بیشتر از آمارهای است که به نشر رسیده است.

اگر شما حمله‌ی مونیخ را گوگل کنید، با صفحه پشت صفحه مطالبی روبرو می‌شوید که تا عمق زندگی، عامل حادثه و انگیزه‌ی کار، دوستان و خانواده‌ی قربانیان را کاوش کرده و به بررسی گرفته اند. علاوه بر این، اظهارات وابسته‌گان قربانیان و شاهدان عینی شوکه شده را هم می‌توانید بشنوید.

در باره‌ی از دست‌رفتگان کابل، اما چند مطلب عمده، معلومات و نوشته‌ی بیشتر وجود ندارد، که چندین بار تکرار شده اند. اصل خبر هم این است، که داعش مسوولیت حمله را پذیرفته است. قبول کردن این واقعیت که آیا داعش پشت این حادثه بوده یا نه، سخت است. داعش شاید واقعن در افغانستان فعال باشد. شاید هم این قضیه، فقط جنبه‌ی تبلیغاتی داشته باشد، که توسط تروریست‌های بین‌المللی و عوامل زیرک داخلی شان انجام شده است. مثل همیشه داعش آن اعتبار مرگ‌بار بودن‌اش را به دست می‌آورد و افغانستان هم، توجه بین‌المللی بیشتری را کسب می‌کند. توجهی که طبق سنت معمول با ورود دالر به کشور همراه است. انگار آخرین چیزهای که ما می‌خواهیم، یا حداقل در توان داریم، برای داعش باقی مانده است، تا بیاید و تمام آن دست‌آوردهای شکننده‌ی ۱۵ سال اخیر را از بین ببرد.

اما قسمت انسانی قضیه کجاست؟ آن ساختمان‌های مشهور و نمادین کجا هستند، تا به رنگ پرچم افغانستان «سرخ، سبز و سیاه» روشن شوند و با پلاکاردها و علامت‌های «من کابل هستم» با انسان افغانستانی هم‌دردی کنند.

ما از افغانستان دست‌سسته‌ایم و این کشور را به امان خودش گذاشته‌ایم؛ این خیلی واضح است. خون‌ها و پول‌های زیادی برای بازسازی ملتی مصرف شده که گاهی به نظر می‌رسد خودشان برای نابودی خودشان کمر همت بسته‌اند.

اما این، آن افغانستان نیست که من می‌شناختم. این کشور آن جوانان امیدواری نیست که می‌توانستند سفر کنند، در خارج از کشور دنبال تحصیل بروند و بعد به خانه برگردند و ملتی جدیدی را بسازند. این کشور آن زنانی نیست که بالاخره جرأت کرده بودند تا صدای شان را بلند کنند و به زندگی کردن بر اساس چراغ در دست داشته‌ای خودشان اصرار بورزند. این جامعه‌ای آن دوستان و هم‌کاران خون‌گرم و خوش‌برخوردی نیست که من برای بیش‌تر از یک دهه آنان را می‌شناختم. فعلن، بیایید همه‌ای ما لحظاتی همراه با هم برای افغانستان اشک بریزیم. حادثه‌ی خونین بعدی هم احتمالن به زودی از راه خواهد رسید."

منبع: راویان روشنائی، جین مکینزی «Jean Mackenzie» مترجم، امید حق‌بین، تاریخ انتشار ۱۳۹۵/۵/۳

تروریستی در یک سال گذشته، کاری ساده‌ی نیست که در اعلامیه‌های ماه سرطان جنبش روشنائی به آن شاره شده است. اعتراض جنبش روشنائی در برابر اظهارات اخیر رییس جمهور ایران در باره‌ی آب‌های مشترک این کشور با افغانستان، حرف تازه دیگری است که در فهرست اعتراضات این جنبش افزوده شده است. مبارزه با انحصار قدرت در ارگ ریاست‌جمهوری، طرح تازه‌ی دیگری است، که جنبش روشنائی آن‌را روی دست گرفته است. آیا برای جنبشی که هم دولت و هم برخی از چهره‌های سیاسی به دنبال سرکوب آن است، می‌تواند به این همه داعیه‌ها و مطالبات دست یابد؟ به نظر می‌رسد، نه. اگر مشکلات و جنجال‌های درونی جنبش روشنائی نیز به فهرست ضعف‌های آن افزوده شود، راه دشوار این جنبش بیش از پیش مسجل می‌شود. بنابراین، آن‌چه در یک سال گذشته از اعتراضات جنبش روشنائی آموخته‌ایم؛ سومین مارش خیابانی جنبش روشنائی در برابر دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد در کابل، حتا اگر برگزار هم شود، هم‌چنان خاتمه خواهد یافت و تظاهرکنندگان به خانه‌های خود باز خواهند گشت، ولی چیزی که برای هیبت و هیمنه‌ی سیاسی اجتماعی جنبش روشنائی مهم و سرنوشت ساز است، روزهای بعد از تظاهرات خواهد بود که چگونه با حکومت خودکامه‌ی وحدت ملی به مبارزات اش ادامه می‌دهد، تا به یک نتیجه‌ی مطلوب دست یابد.



- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان" از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸

سر‌دبیر

اسحق‌علی احساس

ایمیل: sadaaym@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

سال چهارم، یکشنبه، ۱ اسد ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۲۳ جولای ۲۰۱۷ میلادی

شماره‌ی ۱۴۱

نقد اجتماعی

## خونِ حرام ده‌مزنک؛ حلول نفع در جانِ حقه‌بازان

جلیل رونق

بی‌گمان اگر عدالت‌خواهی را در برابری حق شهروندی معنا کنیم و مدنیت را تنها روش درست امکان آن بدانیم، نمی‌توان در یک دهه و نیم تاریخ کشور، غیر از جنبش‌روشنایی، جنبش اجتماعی دیگری را سراغ داشت، که هم عدالت را مدنی مطالبه کرده باشد و هم برای عدالت به گونه‌ی فجیع قربانی داده باشد. اما با گذشت یک سال، خیلی‌ها هنوز بر تکه گوشت‌های بی‌امان شهیدان میدان‌روشنایی، قیاس‌حلیت و حرمت می‌کنند؛ گویی عدالت، مسخ در زیارت‌مزار قربانیان فاجعه‌ی دوم اسد شده است.

در مسخ عدالت به قربانی، ما در کام خون‌خوار تقدس‌گرایی می‌افتیم، که آن‌گاه باید خط خون مرده‌ای، مسیر و حیطه‌ی حرکت زندگان را ترسیم کند. یعنی اندوه شهیدان، بر عدالت‌خواهی آزادگان غالب شود، که در آن نه زنده‌ای آزاده خواهد زیست و نه مردگان شهید راه عدالت و آزادی خواهد شد. فقط چیزی که باقی خواهد ماند، زندگان مرده پرست غمگین بر مزار مردگان تقدس‌یافته خواهد بود؛ زنده و مرده‌ای که از ناکامی عدالت، به کام تقدس فرو افتاده و عدالت را تبدیل به گسیخته پارچه‌ی زیران حقه‌باز کرده است که مخصوص تجارت است، نه آزاداندیشی و آزادی.

اساس آزادی در تقدس‌گرایی نمی‌گنجد و از سویی، تقدس‌گرایی در آزادی جایی ندارد، ولی عدالت همیشه در خدمت آزادی است و آزادی در جوامع بشری، عین عدالت می‌باشد. در واقعیت امر؛ در دنیای جدید، همین عدالت، خادم و قوام آزادی، قیاس به خون شهیدان نمی‌شود تا خورد را حلیت و حرمت کند؛ یعنی در عدالت، به جای مردگان مقدس، باید به خورد زندگان توسل جست. خردی که در بی‌راهی از ستم رهین، راه می‌جوید و در خفقان نفس آدمی، حق می‌گیرید و برای حق آدمی، مسوولی، مکلف می‌گردانید، نه این‌که در خون حرام آدمی، حلول نفع را در جان، به تقدس بخرد.

عدالت هم حقیقت‌بالتر از خون است و به تجربه‌ی تاریخی آن، راه عدالت هم‌واره در خون رنگ بوده است، نه خود عدالت. به عبارت دیگر؛ عدالت خونی نیست، بل که راه عدالت در تاریخ، اکثراً خونی بوده است. به همین دلیل ما قربانی عدالت را برای عدالت قربانی می‌شماریم. یعنی خون مبارزه با نابرابری‌های ستم‌گرایانه را در سایه‌ای عدالت معنی می‌کنیم، نه این که عدالت را بالاتر از خون و خون را برای عدالت معنا کنیم. در دل چنین برداشت، آن‌چه که تقدس می‌یابد خون راه عدالت است که برای عدالت می‌ریزد و در جای عدالت می‌نشیند. از این منظر، خون خواستنی‌تر از عدالت می‌شود که خودش، ذایل‌کننده‌ی عدالت است و حتا چهره‌ی به مراتب زشت‌تر از استبداد می‌باشد.

از جانب دیگر، عدالت ایست‌گاه‌نهایی ندارد، که تصور کنیم، با رسیدن و یا قدم‌گذاشتن در بستر آن ایست‌گاه، به عدالت رسیده‌ایم و آزادی تأمین شده است؛ بل که عدالت هم‌واره خواستنی است، که پویایی برای آن، تنها زمینه‌ی استقرار عدالت و آزادی را فراهم می‌کند، ولی شهیدان مقدس در فرد، فرد آدمیان کشته شده، بار معنایی معطوف به هدف، که همانا نهاده‌ی عدالت است، دارد، که در گذار و پویایی زمان باید در دل تاریخ گور شود.

بنابراین، اگر این‌گونه تصور کنیم که عدالت را محض برای عدالت بخواهیم، چنین نگاهی هم می‌تواند ناقص باشد، بل که باید عدالت را برای انسان و حرمت گذاشتن به خون انسان خواست، نه این که عدالت را در نوحه سرایی و تقدس‌گرایی برای خون ریخته شده در راه عدالت، خلاصه کرد.

## چشم انداز جنبش‌روشنایی

بصیر زیار



لحظه خط و مسیر این جنبش را تعیین می‌کنند، خواهان نگاه داشتن جنبش با وضعیت فعلی آن است و چه بسا بیش از این می‌خواهند، جنبش را محدودتر و به انحطاط بکشاند. این جنبش آن‌گاه به انحطاط کامل کشیده خواهد شد، که پُل ارتباطی خود را نه با محافل و نهاد پیشرو جامعه بل که با سرکردگان سنتی و مطرود برقرار سازند، این خطر واقعی است چون زمینه‌های عینی و ذهنی این آلترناتیف هنوز از میان نه رفته است.

رهبران سنتی از هر امکان استفاده خواهند کرد تا موقعیت و نفوذ از دست‌رفته را دوباره به دست آورند و کنترآمدن با جنبش‌روشنایی و کنترل آن، مهم‌ترین گزینه در رسیدن به این هدف می‌تواند باشد. شواهد حاکی از آن است که آن‌ها از یک‌سو بر جنبش با اشکال متفاوت فشار می‌آورند و از سوی دیگر با دادن امتیازات معین می‌خواهند فاصله و اختلافات خود را با آن‌ها کم‌تر سازند. رهبران مذهبی-ملی جنبش‌روشنایی از یک‌سو با جا زدن در محدوده‌ی خود و از جانب دیگر با از دست دادن مهم‌ترین ابزار اعتراض و وارد نمودن فشار بر دولت یعنی تظاهرات شهری، تحت فشار قرار دارند. تظاهرات بیرون مرزی جنبش‌روشنایی تاکنون انعکاس گسترده‌ی نه داشته است و هنوز در همان چهارچوب قومی و مذهبی قرار دارد. ادامه و حفظ جنبش در یک چنین وضعیت امر دشواری است و رهبران جنبش‌روشنایی ناگزیر از چاره‌اندیشی اند که نزدیکی با رهبران سنتی می‌تواند یکی از گزینه‌ها باشد. هرگاه این جنبش هم‌چنان در چهارچوب قومی-مذهبی ادامه یابد و نه تواند از حمایت نیروهای دموکراتیک برخوردار گردد، آن‌گاه تنها می‌تواند به باز تولید «سرمایه‌ی اجتماعی» خود توفیق یابد. «سرمایه‌ی اجتماعی» که به پیوند درونی بیشتر و پیوند بیرونی کم‌تر خواهد انجامید. در آن صورت جنبش‌روشنایی نه عامل مثبت در رشد دموکراسی و ترقی کُل جامعه، بل که در جهت عکس آن سیر خواهد کرد. جنبش‌روشنایی نه خواهد توانست به یک جنبش مدنی برای برابری حقوق شهروندی و رشد متوازن کشور تبدیل گردد. یک چنین چشم انداز و سرنوشت، ناخواسته‌ترین سناریویی است که

خود را در شعار و مطالبات این جنبش منعکس سازد. گرچه مسئله‌ی مشخص و کنکرت به مثابه‌ی تجلی‌گاه ذات و روند حاکم اجتماعی، باید سرآغاز یک حرکت و نقطه‌ی شروع باشد اما توقف در آن دامنه‌ی حرکت را محدود و ناپایدار می‌سازد.

کیفیت رهبری و عمل‌کرد جنبش یک رابطه‌ای دوجانبه است. اگر فعالین و رهبران پیشرو این جنبش در داخل و خارج کشور با پیوند زدن رفع ستم و تبعیض ملی با خواست‌های برابری طلبانه و آزادی‌خواهانه‌ی کُل جامعه موفق گردند، در آن صورت نقش و موجودیت جناح و نیروهای محافظه‌کار مذهبی در رهبری و بدنه‌ی جنبش بخودی خود تقلیل می‌یابد. سمت‌گیری مثبت این جنبش تنها یک امر درونی نه، بل که به نیروها و نهادهای مدنی کُل جامعه بستگی دارد. باقی ماندن این حرکت در چهارچوب اتنیکی و قومی دیدن آن، به ناتوانی و عقب‌ماندگی جنبش آزادی‌خواهی و برابری طلب جامعه رابطه دارد. یک جنبش آزادی‌خواهی در یک بستر سیاسی قومی و اتنیکی نمی‌تواند، شکل و شمائل قومی به خود نگیرد. لهذا سهم فعال و رابطه‌ی فعال جامعه‌ی مدنی و نهادهای دموکراتیک غیر قومی می‌توانند در تعیین سرنوشت این جنبش نقش مهم بازی نمایند.

چشم انداز دومی، باقی ماندن این جنبش در قالب ملی-مذهبی آن است، واقعیت که تاکنون وجود داشته است. افراد و محافل مذهبی و ناسیونالیست که تا این

**کیفیت رهبری و عمل‌کرد جنبش یک رابطه‌ای دوجانبه است. اگر فعالین و رهبران پیشرو این جنبش در داخل و خارج کشور با پیوند زدن رفع ستم و تبعیض ملی با خواست‌های برابری طلبانه و آزادی‌خواهانه‌ی کُل جامعه موفق گردند، در آن صورت نقش و موجودیت جناح و نیروهای محافظه‌کار مذهبی در رهبری و بدنه‌ی جنبش بخودی خود تقلیل می‌یابد. سمت‌گیری مثبت این جنبش تنها یک امر درونی نه، بل که به نیروها و نهادهای مدنی کُل جامعه بستگی دارد. باقی ماندن این حرکت در چهارچوب اتنیکی و قومی دیدن آن، به ناتوانی و عقب‌ماندگی جنبش آزادی‌خواهی و برابری طلب جامعه رابطه دارد. یک جنبش آزادی‌خواهی در یک بستر سیاسی قومی و اتنیکی نمی‌تواند، شکل و شمائل قومی به خود نگیرد. لهذا سهم فعال و رابطه‌ی فعال جامعه‌ی مدنی و نهادهای دموکراتیک غیر قومی می‌توانند در تعیین سرنوشت این جنبش نقش مهم بازی نمایند.**